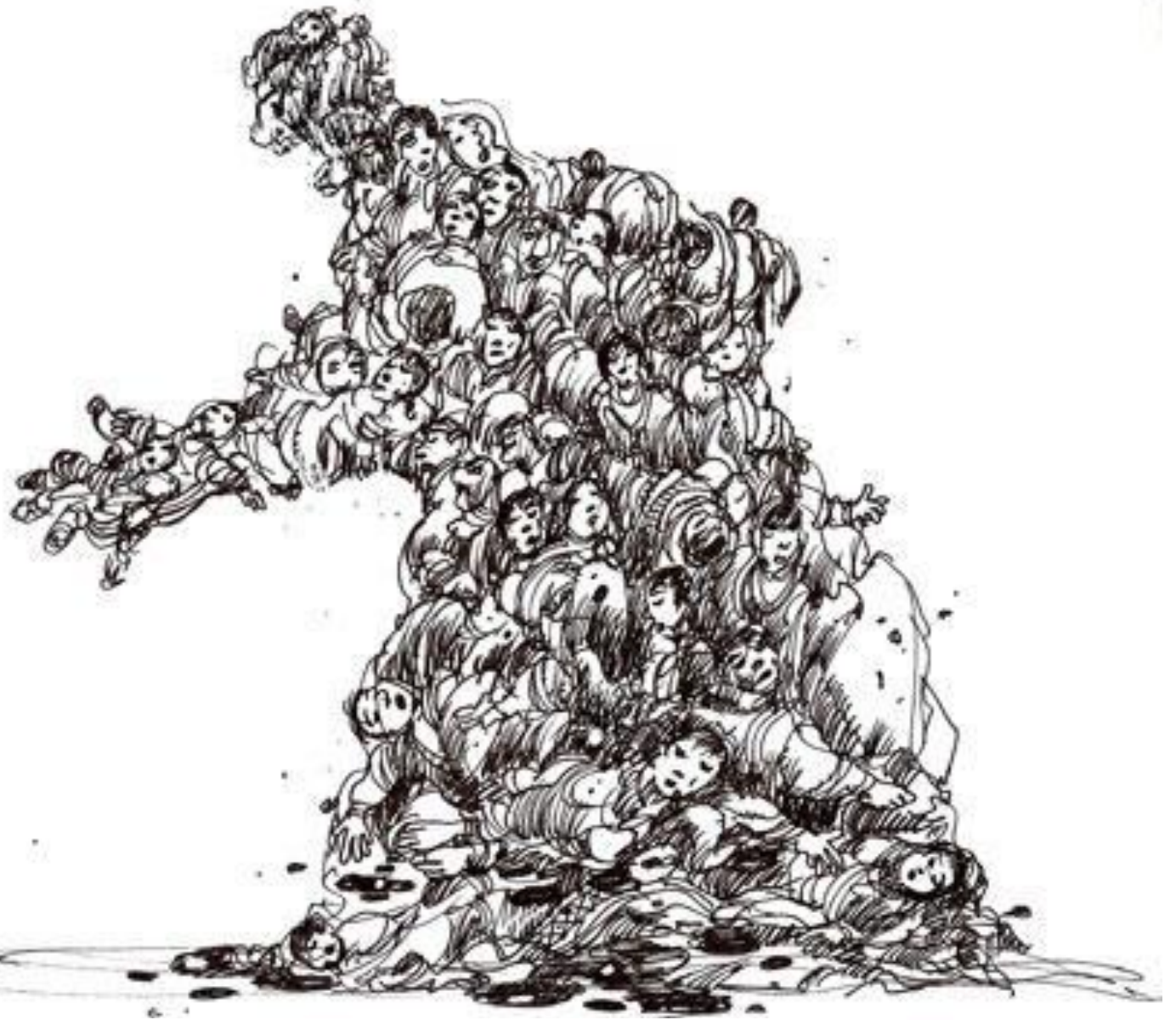


نوشته: احسان طبری



در باره‌ی ملت و مسأله‌ی ملی



# "ایران خورشیدی تابان دارد"

در باره‌ی ملت و مسأله‌ی ملی

احسان طبری





## در باره‌ی ملت و مسأله‌ی ملی

مسأله‌ی بررسی و روشن ساختن قوانین رشد و تکامل قومی یا به‌بیان دقیق‌تر اتنیک جامعه‌ی بشری، یکی از مسائل مهمی است که تنها مارکسیسم-لنینیسم حق دارد مدعی حل علمی و عملی آن باشد.

تحقیقات و تعمیمات ایدئولوگ‌های بورژوازی در این زمینه کم نیست، ولی این تعمیمات سفسطه‌آمیز، بلامحتوا و نادرست است و هدف غایی آن توجیه به‌اصطلاح علمی سیاست ستم ملی و نژادی است که بورژوازی در مقیاس کشور و جهان دنبال می‌کند و ای چه بسا عوامل ذهنی مانند مذهب یا آگاهی ملی یا خصال به‌اصطلاح ثابت ملی، معیار تشخیص ملت‌ها قرار داده شده است.





مارکسیسم- لنینیسم معتقد است که جامعه‌ی بشری، در کنار رشد اجتماعی- اقتصادی (که به صورت تبادل فرم‌اسیون‌ها انجام می‌گیرد)، یک رشد و تکامل اتنیک را نیز می‌گذراند، که البته نسبت به رشد فرم‌اسیون‌ها دارای جنبه‌ی فرعی و تبعی است.

رشد و تکامل اتنیک جامعه یعنی چه؟ یعنی تکامل جامعه بشری از جهت بررسی اشکال گوناگون آن نوع تجمع انسانی که مبتنی بر یک سلسله وجوه اشتراک پایدار است (مانند وجه اشتراک در سرزمین، زبان، فرهنگ، روحیات و اقتصاد). می‌گوییم وجوه اشتراک پایدار، زیرا اگر وجه اشتراکی ناپایدار (مثلاً در سرزمین) پدید شود، این به‌هیچ‌وجه به حساب نمی‌آید و ای چه بسا اقوام مختلف که در دوران‌های گوناگون تاریخ در سرزمین مشترکی زیسته‌اند و ای چه بسا ملت‌های گوناگون که زبان واحدی دارند و غیره. در واقع از سرآغاز تاریخ ما با چنین تجمع‌ها، که نام علمی «اشتراک اجتماعی اتنیک» بدان داده شده





است، روبه‌رو هستیم. واژه‌ی اتنیک را در فارسی نمی‌توان ترجمه کرد، مثلاً، چنان‌که گفتیم، می‌توان آن‌را قومی نامید، ولی این کلمه رسا نیست و تولید ابهام می‌کند و به‌ناچار باید لفظ اروپایی را به کار برد.

در جامعه‌ی کمون اولیه، اشکال عمده‌ی این تجمع اتنیک عبارتست از طوایف و قبایل، که باهم خویشاوندی و پیوند خونی داشته‌اند و در آخرین مراحل این جامعه، یعنی در پایان نظام دودمانی حتی اتحاد قبایل پدید شده، که گاه بین آن‌ها خویشاوندی و پیوند خونی نبوده است. خویشاوندی و پیوند خونی تنها برای مرحله‌ی معینی از تکامل اتنیک شاخص است.

در جوامع برده‌داری و سپس فئودالیسم، شکل اساسی این تجمع یا اشتراک اتنیک، قوم است که از قبایل و طوایف خویشاوند و ناخویشاوند پدید می‌آید.





طایفه، قبیله، اتحاد قبایل (که در یونان بدان «فراتری» می گفتند) قوم و تجمع اقوام اشتراک‌های اتنیک هستند که بین آن‌ها سه وجه مشترک وجود دارد: اشتراک ارضی (یا سرزمین)، اشتراک زبانی و اشتراک فرهنگی و روحی. در این جا هیچ گونه سخنی از اشتراک نژادی نمی‌تواند در میان باشد. زیرا نژاد از جهت مارکسیستی یک مقوله‌ی بیولوژیک است، لذا از جهت علمی دارای معنای جداگانه‌ایست و ربطی به واحد اتنیک، که یک مقوله‌ی اجتماعی است، ندارد.

با درآمیختن و به هم پیوستن تدریجی بازارهای متفرق محلی به صورت بازار واحد و بزرگ ملی (که به ویژه عامل عمده‌ی آن بازرگانان سرمایه‌دار هستند)، و با تبدیل تقسیم کار اجتماعی در مقیاس یک محل به تقسیم کار اجتماعی در مقیاس یک کشور (که در دوران تکامل سرمایه‌داری انجام می‌گیرد) اقوام و قبایل در این دیگ عظیم اقتصادی می‌جوشند و مجتمع اتنیک بزرگ‌تری به نام ملت پدید می‌شود که دارای





چهار وجه مشترک پایدار است، یعنی زمین، زبان، فرهنگ و اقتصاد. بدین ترتیب، چنان که مارکس و انگلس متذکر می‌گردیدند، سرمایه‌داری به تفرقه قومی خاتمه می‌دهد و اهالی را از نظر اقتصادی به هم پیوسته می‌سازد و تمرکز سیاسی ایجاد می‌کند و شرایط پیدایش و قوام ملت‌ها را فراهم می‌کند. مقصود ما از واژه‌ی قوم، تکامل یک ملت بر پایه‌ی چهار وجه اشتراک پایدار است، که طبیعتاً مدت زمان معینی را در تاریخ اشغال می‌کند. لنین می‌گوید: «ملت محصول ناگزیر و شکل ناگزیر دوران بورژوازی تکامل اجتماعی است.» (کلیات، ج ۲۶، ص. ۷۵). از آنجا که تکامل سرمایه‌داری در عرصه‌ی جهانی با ناموزونی و در ازمنه‌ی مختلف انجام می‌گیرد، لذا تبدیل اقوام به ملت‌ها در جهان هم‌زمان نیست و از آن‌جمله در آسیا و آفریقا دیرتر از اروپا صورت می‌پذیرد، زیرا استعمار تا حدود زیادی تکامل عادی را در این نواحی ترمز کرده است. مارکسیسم - لنینیسم تبعیت پیدایش مقوله‌ی ملت از سرمایه‌داری را به‌عیان نشان داده





است و این جاست که روشن می‌شود تکامل اتنیک جامعه، تابعی است از تکامل اقتصادی- اجتماعی آن، نه برعکس.

برخی ایدئولوگ‌های بورژوا، با مطلق کردن مقوله‌ی ملت و ادعای آن که «اتا-ناسیون» (Etat - Nation) (یعنی ترکیب ارگانیک ملت‌ها و کشورها) یک ترکیب ثابت مدنی و روحی است، می‌خواهند برعکس تکامل اتنیک را مایه‌ی تحولات تاریخ جلوه‌گر سازد، چیزی که به کلی خطاست.

در این مجتمع اتنیک تازه، که ملت نام دارد، وجوه اشتراک سه‌گانه قبلی نیز تغییر شکل می‌یابند. مثلاً زبان واحد ملی پدید می‌آید و دیوار بین زبان محاوره (لفظ عوام) و مکاتبه (لفظ قلم) شکسته می‌شود و







فرق بین لهجه‌ها و نیم‌زبان‌های ولایات و زبان دیوانی مرسوم در پایتخت زدوده می‌گردد و وحدت لغوی و دستوری زبان تعمیق می‌یابد.<sup>۱</sup>

یا مثلاً آگاهی ملی، به‌مثابه‌ی بخشی از حیات و فرهنگ جامعه پدید می‌شود، که احساس و عواطف معینی را درباره‌ی ادراک شخصیت اتنیک و حقوق ملی و مبارزه برای رفع ستم ملی و غیره در بر می‌گیرد و نقش اجتماعی بسیار مهم و حساسی را ایفا می‌کند.

---

<sup>۱</sup> - یکی از مظاهر جالب شکل گرفتن زبان‌های ملی در خاورمیانه، عمیق‌تر شدن جدایی زبان‌های عربی و فارسی و ترکی از جهت واژه‌های علمی-سیاسی است. مثلاً اگر پنجاه‌سال پیش در ایران و ترکیه و کشورهای عربی، اصطلاح تشکیلات مترقی تقریباً مشترک بود، حالا «منظومات تقدمیه» در عربی، «ایلرچی ارگوت‌لر» در ترکی و «سازمان پیش‌رو» در فارسی، این وجه اشتراک لغوی را از بین برده است.





یا مثلاً وابستگی به سرزمین زاد و بومی، که در فئودالیسم وجود داشت، به وابستگی به سرزمین وسیع تری، که وطن ملی است، بدل می گردد و غیره.

چنانکه لنین یادآور می شود، در هر ملت بورژوا عملاً دو ملت و همراه آن دو فرهنگ وجود دارد:

یکی متعلق به طبقات حاکمه و دیگری متعلق به طبقات محکوم است، زیرا اشتراک ملی موجب از بین رفتن تضاد طبقاتی نیست و این عامل دومی است که در تاریخ نقش تعیین کننده دارد. لذا دعوی ایدئولوگ های رژیم پهلوی که می طلبیدند، مسایل باید در «سطح ملی» و در چارچوب «وحدت ملی» حل شود نه در سطح طبقاتی و در چارچوب مبارزه ی طبقاتی، دعوی بی پایه ایست. همین تقدم برخورد طبقاتی بر برخورد ملی است که در خود مسأله ی ملی، از جهت این که در جهت منافع کدام طبقه مطرح است، مؤثر واقع می شود. همین تقدم برخورد طبقاتی بر برخورد ملی است که موجب می شود ما حل مشخص





مسائل مربوط به مناسبات ملی را همیشه تابع منافع انقلابی طبقه‌ی پرولتاریا می‌سازیم و به آن هرگز برخورد تجریدی نداریم و در اجرای شعار حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود تا حد جدایی نیز برخورد ما طبقاتی است.

لنین می‌گوید:

«شناختن بلاشرط مبارزه در راه حق تعیین سرنوشت، به‌هیچ‌وجه ما را ملزم نمی‌کند که هرگونه مطالبه‌ی حق تعیین سرنوشت ملی را تأیید کنیم.» (کلیات، جلد ۵، صفحه ۳۳۷). و نیز: «منافع سوسیالیسم بالاتر از منافع حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت است.» (کلیات، جلد ۲۳، صفحه ۱۹۸).





مقوله‌ی اننیک «ملت»، حتی در سوسیالیسم و کمونیسم، منتها با محتوای به کلی نو و با هم‌گونی به مراتب قوی‌تر اجزای خود، باقی می‌ماند. تنها با محو سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاس جهانی و پس از پیدایش اقتصاد واحد جهانی و محو مرزها و حرکت آزادانه‌ی ملت‌ها در عرصه‌ی جهان و در آمیختگی آن‌ها و پیدایش زبان واحد جهانی، مقوله‌ی ملت نیز به تدریج محو می‌شود و مقوله‌ی «بین‌الملل بشری»، به مثابه‌ی واحد نوین اننیک، جای آن‌را می‌گیرد، که این خود منظره‌ایست از جهت تاریخی بسیار دور.

لنین می‌گوید: «همان‌طور که بشر تنها از طریق دوران گذار دیکتاتوری طبقات ستم‌دیده می‌تواند به محو طبقات برسد، تنها از طریق دوران گذار آزادی کامل همه‌ی ملت‌های ستم‌دیده، یعنی آزادی آن‌ها برای جدا شدن می‌تواند به در آمیختگی ناگزیر ملل در واحد بشری نایل آید.» (کلیات، جلد ۲۷، صفحه ۲۵۶).





در سرمایه‌داری از جهت مسأله‌ی ملی دو گرایش دیده می‌شود:

- ۱- گرایش بیداری ملی و تشکل ملت‌های جداگانه و دولت‌های جدید. این گرایش به‌ویژه در آغاز سرمایه‌داری غلبه دارد و انبوهه‌های ناپایدار قومی قرون وسطایی را در هم می‌شکند و واحدهای نوین ملی پدید می‌آورد. اکنون در آسیا و آفریقا این پروسه در بسیاری از کشورها دیده می‌شود؛
- ۲- گرایش در هم آمیختگی ملت‌ها در اثر پیدایش اقتصاد جهانی و شکستن جدارهای فاصل بین ملت‌ها، که در دوران امپریالیسم تفوق می‌یابد. این پروسه نیز در مقیاس جهانی دیده می‌شود.





ولی سرمایه‌داری نمی‌تواند این تضاد را حل کند، یعنی اتحاد بین‌المللی ملت‌ها را، در عین حفظ شخصیت مستقل ملی آن‌ها، تأمین نماید. منظور ما از استقلال، یعنی رهایی یک ملت از تحمیل و تبعیض ملت دیگر و امکانش برای تعیین سرنوشت خود بر پایه‌ی مصالح تکامل خویش. امپریالیسم با چنین استقلالی ذاتاً مخالف است و «هم‌کاری و شراکت» (پارتیزم) با امپریالیسم به معنای استقلال نیست.

سراسر جهان امروز پر از انواع نمونه‌های تصادمات ملی است، زیرا سرمایه‌داری بر حسب ماهیت خود ناسیونالیست و سیطره‌جو است نه انترناسیونالیست. آن‌جا که ایدئولوگ‌های بورژوا از به اصطلاح اتحاد خانوادگی بشری دم می‌زنند، تازه این مطلب را بر پایه‌ی اندیشه‌ی جهان‌وطنی به میان می‌کشند. جهان‌وطنی یا کسموپولیتیسم سرمایه‌داری، متضمن نفی شخصیت ملت‌ها و توجیه تبعیت ملل از یک ملت «برتر» و





«زبده» است. تنها سوسیالیسم می‌تواند پروسه‌ی انترناسیونالیزه‌شدن جامعه‌ی بشری را تسریع نماید. لنین می‌گوید:

«هدف سوسیالیسم نه تنها از میان بردن هر نوع جدایی ملی، نه تنها نزدیکی ملت‌ها، بلکه درآمیختگی آنهاست.» (کلیات، جلد ۲۲، صفحه ۱۳۵).

لذا روند استحاله، در هم‌آمیختگی و اتحاد ملت‌ها و پیدایش واحدهای بزرگ ملی، اگر طبیعی و مبتنی بر ستم ملی نباشد، روندی مترقی است. مارکسیست‌ها با روند استحاله‌ی مصنوعی و اجباری، که بورژوازی ملت حاکم برای محو شخصیت ملی خلق‌های ستم‌دیده به کار می‌برد، مخالفند و با آن مبارزه می‌کنند. اکنون که با مقوله‌ی ملت و سیر پیدایش آن آشنا شدیم، نظری به «مسأله ملی» بیافکنیم.





مسأله‌ی ملی، مسأله‌ی روابط اقتصادی، ارضی، سیاسی، دولتی، حقوقی، فرهنگی و زبانی بین ملت‌ها و اقوام در فرماسیون‌های اجتماعی- اقتصادی مختلف است. این مسأله در همه‌ی فرماسیون‌ها وجود داشته، ولی در دوران سرمایه‌داری، به‌ویژه در دوران امپریالیسم، به‌حد اعلای حدت و شدت خود می‌رسد.

همان‌طور که مارکس و انگلس یادآور می‌شوند (جلد ۲، جلد ۳، ص. ۲۰-۱۹) مناسبات ملی را به‌ویژه شیوه‌ی تولید، خصلت جامعه و نظام دولتی و تناسب قوای طبقات در درون ملت و سیاست ملی طبقات حاکم معین می‌سازد و خود این مناسبات ملی در جهات مختلف تکامل اجتماعی و از آن جمله در مبارزات طبقاتی تأثیر متقابل و متعکس دارد. توجه به‌محتوای مسأله‌ی ملی و عوامل مؤثر در آن، برای احزاب انقلابی کارگری دارای اهمیت اصولی فراوانی است.







مبارزه علیه ستم ملی اشکال مختلف به خود می گیرد، مانند:

✓ مبارزه برای استقلال کامل یا نیل به خودمختاری سیاسی و اقتصادی در میهن موجود،

✓ مبارزه برای وحدت سرزمین‌های پراکنده‌ی ملی،

✓ مبارزه برای خودمختاری فرهنگی بدون خودمختاری سیاسی و اقتصادی و غیره.

ستم ملی نیز به اشکال مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و غیره از طرف هیأت حاکمه اعمال می گردد. این ستم با ستم طبقاتی در می آمیزد و منشاء بروز ایدئولوژی‌های ناسیونالیسم (ملت گرایی)، شوینیسم (ملت گرایی افراطی)، راسیسم (برتری نژادی)، دشمنی‌های مذهبی و غیره است که گاه نیز منجر به تیره شدن آگاهی زحمت کشان و گمراهی آنان و مانع اتحاد آنها علیه دشمن مشترک است. لنین یادآور می شود که مسأله‌ی ملی به مختصات دوران معین تاریخی و شرایط خاص و مرحله‌ی معین تکامل اجتماعی





هر ملت بستگی دارد ( کلیات، جلد ۲۳، صفحه ۵۸). بدین معنی، مسأله‌ی ملی در هر مرحله‌ی معین تاریخی، دارای محتوای طبقاتی معین است. لذا، چنان‌که یادآور شدیم، باید برای ارزیابی صحیح آن، برخورد مشخص تاریخی و طبقاتی داشت.

مسأله‌ی ملی از جهت مارکسیسم- لنینیسم در دو سطح بررسی می‌شود، یک‌بار از جهت مبارزه‌ی ملت‌های مستعمره و وابسته برای نیل به استقلال سیاسی و اقتصادی در قبال امپریالیسم. این مسأله در مارکسیسم «مسأله‌ی ملی و مستعمراتی» نام گرفته، و یک‌بار دیگر از جهت مبارزه‌ی ملت‌ها و اقوام محروم علیه ستم ملی در داخل کشورهای کثیرالملله علیه بورژوازی ملت‌های حاکم.

ماهیت هر دو نوع یکی است، ولی نوع دوم در تاریخ معاصر دوبار و با ویژگی‌های معین بروز می‌کند. یک‌بار در قرن نوزدهم در امپراتوری‌های اطیش- هنگری، در روسیه تزاری و در امپراتوری عثمانی و





اینک در قرن بیستم، در کشورهای کثیرالمللهی آسیایی و آفریقایی، که در آن بورژوازی ملت حاکم استقلال سیاسی را به دست آورده است. مثلاً مسألهی کرد در عراق و مسألهی بنگلادش در پاکستان سابق از این نوع است.

در همین سطح، در کشور کثیرالمللهی ما، مسألهی ملی مطرح است. در کشور ما به جز فارس، که اکثریت و حاکمیت با آنهاست، خلقهای دیگری وجود دارند، مانند آذربایجانیها، کردها، بلوچها، ترکمنها، عربها. درجهی قوام ملی این خلقها مختلف است. علاوه بر اینها در کشور ما اقلیتهایی وجود دارند، مانند ارمنیها، آسوریها و یهودیها و نیز واحدهای کوچک ملی در درون سرزمین خلق دیگر، مانند قبایل ترک زبان در فارس، کرد زبان در خراسان و تاتها و طالشها در آذربایجان. این اقوام طی قرون متمادی در کشور ما با هم زیسته و فرهنگ مشترکی را پدید آوردند. ولی وجود ستم ملی و





محرومیت خلق‌ها و اقلیت‌ها و واحدهای ملی از تعیین سرنوشت و داشتن فرهنگ خود، وحدت جامعه‌ی کثیرالملله‌ی ما را از بین می‌برد. لذا، ما خواستار حل مسأله‌ی ملی در چارچوب وطن واحد، یعنی در چارچوب حفظ تمامیت ارضی ایران هستیم.

حزب ما در برنامه و اسناد مربوطه، خواست‌های مشخص خود را در این زمینه بیان کرده است و از این جهت نخستین نیروی سیاسی است که مسأله‌ی ملی را بر پایه‌ی مارکسیسم-لنینسم حل کرده و برای حل صحیح آن در ایران مبارزه کرده و می‌کند.

تصویر روی جلد از علی فرزات کاریکاتوریست برجسته و مردمی خلق سوریه

نامه‌ی مردم، دوره‌ی هفتم، سال اول، شماره‌ی ۵۳، پنجشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۵۸





یک تصنیف از رفیق احسان طبری ( با نام مستعار ا. سپهر )

## "ایران خورشیدی تابان دارد"

ایران خورشیدی تابان دارد

با جان پیوندی پنهان دارد

مهرش جاویدان با دل پیمان دارد

دل پاس پیمان دارد تا جان دارد

خصم فریاد و افغان بگذار

بانگ آزادی از جان بردار





## کتابخانه «به سوی آینده»

از خواب خواری گردید ایران بیدار

دل را چون دریا بر این طوفان بسیار

دل را چون دریا بر این طوفان بسیار

شوری دیگر در سر ماست

شوق اوجی در تن ماست

آزادی دامن بگشا

آهنگی دیگر بسرا

شوری دیگر در سر ماست





## کتابخانه «به سوی آینده»

شوق اوجی در تن ماست

آزادی دامن بگشا

آهنگی دیگر بسرا

از خود گذر کن

هر سو نظر کن

بنگر ایران را، نور تابان را

عصری نو شد چهره گشا

جانانه میهن افسانه میهن





## کتابخانه «به سوی آینده»

امید ما را

کاشانه میهن

آه!

ایران خورشیدی تابان دارد

با جان پیوندی پنهان دارد

مهرش جاویدان با دل پیمان دارد

دل پاس پیمان دارد تا جان دارد

شاعر: ۱. سپهر (احسان طبری)، دستگاه: چهارگاه، اجرای سال ۱۳۵۷ استاد محمدرضا شجریان







## کتابخانه «به سوی آینده»

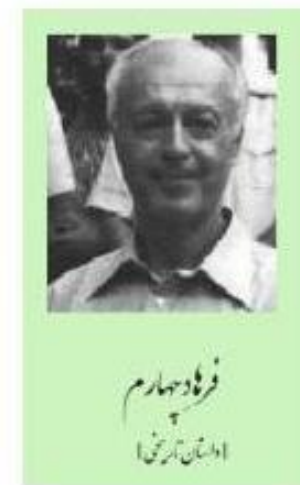
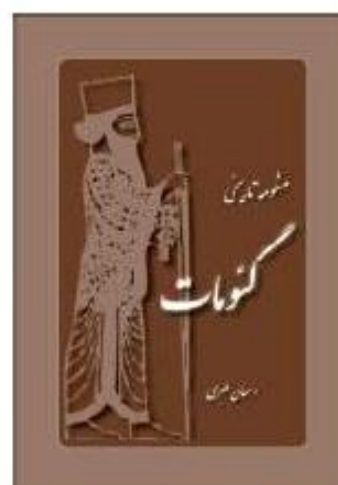
برای دریافت کتاب‌های زنده‌یاد رفیق احسان طبری به تارنگارهای زیر مراجعه کنید!

<http://www.tudehpartyiran.org>

۱- کتابخانه حزب توده ایران

<http://tabari.blogspot.com>

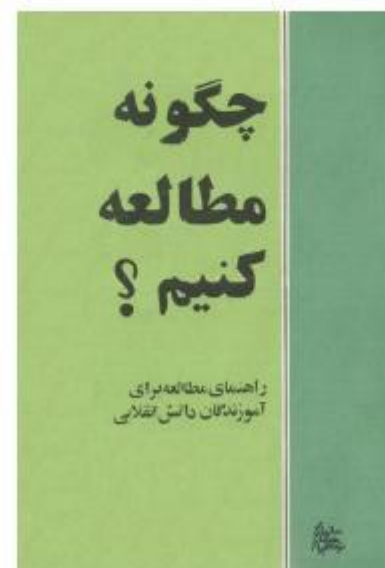
۲- انجمن دوستداران احسان طبری





## کتاب‌هایی که حتماً باید خواند!





کتابخانه «به سوی آینده» در نظر دارد بخش اعظم کتاب‌هایی که مندرج در کتاب‌های راهنمای مطالعه موسوم به «چگونه مطالعه کنیم؟» از انتشارات **سازمان جوانان حزب توده ایران** و «با کدام کتابها آغاز کنیم؟» از انتشارات **کانون دانش‌آموزان ایران** را در دسترس علاقمندان قرار دهد. ما را یاری کنید!





**خجسته باد هفتادمین سالگرد بنیادگذاری حزب توده ایران !**

